نگاهی به فیلم «بی بدن»، ساختهٔ مرتضی علیزاده

زجر بی‌پایان مادر

● منوچهر دین‌پرست

فریادهای مادری که از مرگ مرموز و دلخراش دخترش گوش فلک را کر می کند،چنان چنگ در روح آدمی می اندازد که همراهی و همدلی با او تنها راه است. مرتضی علیزاده با ساخت فیلم «بی بدن»، مادری داغدار و زجرکشیده را به تصویر می کشد که در فقدان دخترش و قتل مرموز او، رنج وصف ناشدنی را تحمل می کند.

فیلم بی بدن که به تازگی در سینماها اکران شده، بازخوانی و برداشتی آزاد از چند پرونده قتل است که در رأس آنها باید پرونده قتل غزاله شکور را دانست. فیلم سینمایی بی بدن یا به بیان نوشتاری تبلیغاتی‌اش به شکل«بیبدن»، فیلمی جنایی است که از یک پرونده قضایی مهم الهام گرفته است.

داستان فیلم با تغییراتی به یک پرونده معروف جنایی دهه ۹۰ اشاره دارد. پرونده قتل غزاله شکور به دست آرمان عبدالعالی که چندین بار تا مرحله اجرای حکم رفت و برگشت و یکی از پیچیده‌ترین پرونده‌های چند سال اخیر ایران بود که حاشیه‌هایی هم در فضای مجازی به همراه داشت. فیلم با دستمایه قرار دادن این پرونده، سراغ شخصیت‌ها می‌رود و ما را با ابعاد مختلف یک حکم آشنا می‌کند.

کارگردان فیلم سعی کرده تا داستانی خلق کند که دختری توسط دوست پسرش به قتل می رسد و پلیسی در پی گشایش پرونده این قتل است. چرا که جسد دختر ناپدید شده و هیچ اثری از آن نیست. کارگردان در کنار مرتضی دانشی قرار دارد که پیش از این با فیلم «علفزار»ش که دربارهٔ تجاوز چند جوان به دختران و زنانی در یک مهمانی ویلایی بود، توانست در میان مخاطبان شناخته شود.

این هر دو فیلم، درامی جنایی هستند که مخاطب با دلهره و اضطراب باید آن را پیگیری کند. در فیلم بی بدن اما نسبت به فیلم علفزار،ما با فضایی به شدت غم انگیز و سیاه رو به رو هستیم که واکاوی جنایت را سکانس به سکانس سخت کرده است. الناز شاکر دوست، در نقش مادرمقتول، اگرچه انتخاب چندان جذابی نبود، اما توانست با بازآفرینی التهاب و افسردگی در نقش مادر مقتول کنار بیاید.

او در سکانس های مختلف از زمان آگاهی اش از ناپدیدشدن دخترش و سرانجام قتل وی و از همه مهمتر با وضعیت هولناک بی‌بدنی و یا بی‌جسدی دخترش،نقش مادری فروریخته را به خوبی ایفا کرده است. اگرچه فیلم با محوریت مادر مقتول در حرکت است، اما می توان به نقش اخلاقی و اجتماعی او هم در فیلم نگریست که کارگردان سعی کرده تا این وجه را نیز پر رنگ کند.

به طور مثال، مواجههٔ مادر با کسانی که در فضای مجازی حرف های بی ربطی درباره دخترش می زدند و یا هنگامی که مادر در شب عروسی دوست دخترش متوجه می شود که او نیز نقشی در ماجرای کشته شدن دخترش دارد، از اینکه درخواست می‌کند او را حلال کند، فضاهای اخلاقی فیلم بسیار پر رنگ می شود. از سوی دیگر، درخواست دستگاه قضا برای رضایت گرفتن از خانوادهٔ مقتول نیز یکی دیگر از صحنه هایی است که این فرایند پیچیده و سخت را به خوبی به تصویر می کشد.

«نوید پورفرج» در نقش بازپرس پرونده که با فیلم «مغزهای کوچک زنگ زده» شناخته شده نیز در این فیلم به خوبی نقش قابل توجهی را ایفا کرده است. او در سکانس های مختلف، ضمن همراهی با مادر مقتول که در پی گشایش راز قتل است، همچنان به دنبال رضایت مادر نیز هست که جوانی دیگر به دار آویخته نشود.

همین فراز و نشیب بازپرس و جدال هایش با خانوادهٔ قاتل و وکیل آنها، فضای اخلاقی فیلم را نیز پر رنگ کرده است. اگرچه فیلم چنان سخت و دلهره آور و تالم برانگیز است که دیدن آن را به نباید به هر کسی توصیه کرد، اما باید دید که کارگردان با تولید این فیلم به مقصودش رسیده است یا نه؟ آیا او فقط به دنبال به تصویر کشیدن پرونده‌ای جنایی بوده که از این دست فیلم ها در سراسر جهان بسیار ساخته می شود و یا در پی این بوده که پرونده ای جنایی و به عبارتی یکی از پیچیده‌ترین پرونده‌های جنایی ایران را به تصویر کشد؟

اگر اینها بوده که می توان گفت او در این کار موفق عمل کرده است، اما اگر هدفش نوعی مسؤولیت اجتماعی و اخلاقی است که بتواند یکی از مشکلات جدی جامعه را واکاوی کرده و پیامی نیز برای مخاطب داشته باشد که باید گفت زبان سینمایی فیلم در این مورد سخت می‌لنگد و جنبه‌های معمایی آن بسیار جدی‌تر از جنبه‌های اجتماعی و اخلاقی است.

او حتی نتوانست در فیلم، رابطه دختر و پسر یا حتی رضایت گرفتن برای عدم قصاص را به خوبی تشریح کند و موقعیت های مناسب سینمایی خلق کند. چون کاملاً مشخص است که نقش اصلی فیلم بر قصاص تاکید دارد و فضایی برای گذشت اصلاً ایجاد نشده است و سرانجام نیز جوان قاتل به چوبه دار سپرده می‌شود.

قضیهٔ حساس قصاص در خیلی از آثار سینمایی و سریال ها تکراری است، اما علیزاده و دانشی سعی کرده اند که این بار، مخاطب فیلم به موضوع قصاص از نگاه خانوادهٔ مقتول بنگرد، نه خانوادهٔ قاتل.

در پایان این مطلب به دو سه نکتهٔ دیگر هم می توانم اشاره کنم. اول اینکه فیلم خوش ساخت محسوب می شود و سوژه حیف نشده است، اما گاهی انسجام خود را از دست می دهد. دوم اینکه در بی بدن، گذر زمان برای مخاطب حس نمی شود و ما شاهد بازه زمانی از قتل تا قصاص نمی شویم. نکتهٔ آخر اینکه صحنه های دراماتیک در فیلم کمی اغراق شده است. مانند گشتن مادر مقتول برای پیدا کردن جسد در میان زباله ها. با همهٔ اینها بایداضافه کرد که فیلم«بیبدن»، تلنگری بر پدر و مادر هاست که یک جای تربیت و پرورش فرزندان تان می لنگد!

نگاهی به رمان «زهدان سکوت»

نوشته مهری بهرامی

کشف راز زندگی

محمدرضا حیدرزاده

هشیار بود در آن همه فراموشی. می‌دانست تا آواز سرندهد قرار نمی‌گیرد. نگاهی که بخواهی نخواهی بدزدی‌اش هشیارتر می‌شود. شکار می‌کند هرآنچه نباید ببیند و درست نوکر حواس پنجگانه‌ات می‌شود. گوش به فرمان چیزی که از آن فرارمی‌کنی. در آن خنکای دلچسب تابستان موهای روی پوستت را سیخ می کند، جسمت را می‌لرزاند، حتی به دهانت هم کار دارد. مثل زهرمار تلخ تلخش می‌کند و هرچه بخواهد توی گوش‌هات زمزمه می‌کند. اصلاً سوت می‌کشد توی گوش‌هایت و بدتر از همه اختیار مشامت را از تو می‌گیرد. ناگهان بوی تیزاب مغزت را پرمی‌کند. بوی تیزابی که سال‌های سال بود تا عمق زمین فرورفته بود، ولی جاخوش کرده بود توی دماغ مادر....

***

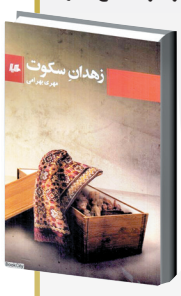

رمان«**زهدان سکوت**»، نوشته **مهری بهرامی**، توسط انتشارات هیلا روانه بازار کتاب شده است. این رمان در ۳۱ فصل نوشته شده و شخصیت اصلی داستان هم زنی به نام پروین است که قدرت تکلم ندارد و با شوهرش در قبرستان یک روستا زندگی می‌کند. شوهرش در قبرستان مغازه بقالی دارد و پروین عروسک‌ساز است. روزی با انبوهی از استخوان‌های انباشته شده مواجه می‌شود و ....

این رمان همچنین در دل خود داستان‌های متنوعی دارد و بیش از هر چیزی داستان زینت را تعریف می‌کند. او دختری است که بدون حضور پدر در زندگی اش توانسته علیرغم وجود و حضور برادر نه چندان دلچسبش، برای خود مزونی بزند و به کار مشغول شود. این داستان در واقع کشف راز زندگی اوست که در لحظه مرگ مادرش با آن مواجه می‌شود. آنچه در این رمان حائز اهمیت است، نگاه همدلانه به موضوع زنان بوده و زبانی بسیار خوب و روان دارد و ریتم در آن به خوبی حفظ شده است....

***

«**مهری بهرامی**» متولد ۱۳۵۰ و ساکن اصفهان بوده و در کنار داستان نویسی، به تدریس تحلیل فیلم و سینما هم می پردازد. او کار نویسندگی را با داستان کوتاه آغاز کرد و ابتدا مجموعه داستان «چه کسی گفت عاشقی از یادت می‌رود؟» را نوشت. سپس رمان‌های «بیرون از گذشته، میان ایوان» و «و چشم‌هایش کهربایی بود» از این نویسنده منتشر شد. مهری بهرامی در آثارش نشان داده که جنس داستان را می‌شناسد و نثر او چفت وبست مناسبی دارد. از دنیای زنان می نویسد و نگاه زنانه در نوشته‌هایش حاکم است. هرچند خودش اعتقاد دارد که ادبیات نویسنده ربطی به جنسیتش ندارد....

او می گوید:«همیشه دلم می‌خواست موسیقی خوانده بودم و تجربه می‌کردم این سرریز شدن رفتارهای زندگی را در نت‌های موسیقی. این آرزوی همیشهٔ من بود که ناکام ماند، اما باید از یک جا سر ریز می شد بالاخره. داستان نوشتن هم این دریچه سرریز شدن است.»

بهرامی اضافه می کند:«کسی که بیماری دیابت دارد، هر آن ممکن است چشم، قلب، کلیه‌ها و حتی پاهایش را ازدست بدهد. دیابت لعنتی با همه جای بدن بیمار کار دارد. داستان و نثر و محتوا و فرم همین است. همه‌چیز به همه‌چیز ارتباط و هماهنگی دارد، اما این هماهنگی فرمول خودش را دارد. فرمول باید در خود همان داستان و همان فلسفه و محتوا خودش را پیدا کند و باید تنیده شود.

***

در بخشی دیگر از این رمان می‌خوانیم:

جهان از پشت در اتاق همه این‌چیزها را می‌دید. حتی لبخند هم به لبش می‌نشست، اما به روی خودش نمی‌آورد. حواسش را هم جمع‌تر می‌کرد. کشیک می‌داد تا کسی نبیند این خوشحالی عاطفه را. عروسک‌هایش دوباره راه افتاده بودند وعاطفه را هم خوشحال کرده بودند. دلش می‌خواست شادی عاطفه دوام بیاورد. حتی اگر محصور در همین چهاردیواری اتاق باشد...